

۱۰ بسته محتوای
مهم و کاربردی
برای ۱۰ شب
سخنرانی محرم

محتوای
شب دوم



اهمیت «روایت»
و نقش مردم در حفظ،
انتقال و تبیین حقیقت؛
از حضرت زینب (س) قا
روایت گران امروز



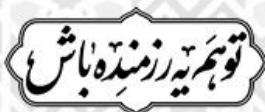
عَلَمْدَارانِ رَوَايَتِ

اهمیت «روایت» و نقش مردم در حفظ،
انتقال و تبیین حقیقت؛

از حضرت زینب (س) تا روایت‌گران امروز

۱۰ بسته محتوای مهم و کاربردی
برای ۱۰ شب سخنرانی محرم

تألیف: حجج الاسلام محمدصادق داودی و علی جمشیدی
با همکاری: ستاد ملی جهاد تبیین قرارگاه قرب بقیة الله (عجل الله)



Razmende Bash.ir



شماره مجله تبیین: ۱۰۰



سیر کلی جلسه شب دوم محرم

(ضرورت روایت)



شب گذشته از لباس مشکی صحبت کردیم. گفتیم این پیراهنی که بر تن شماست، فقط لباس عزا نیست؛ این



مقدمه و ورود بحث

دقیقاً یک «لباس رزم» است. گفتیم این خیمه‌های حسینی و این مجالس، در واقع «پادگان‌های آموزشی» هستند که دارند سرباز و رزمنده تربیت می‌کنند و سیلِ خروشانِ «زیارت»، همان رزمایشِ عظیمی است که رزمنده‌ها با انجام آن، وفاداری خود را به خطِ اهل بیت (علیهم‌السلام) ثابت می‌کنند.

اما هر رزمنده‌ای، هر مقدار انگیزه داشته باشد و در بهترین پادگان‌ها آموزش دیده باشد، وقتی پا به میدان نبرد می‌گذارد، به یک چیز حیاتی نیاز دارد: و آن سلاح است!

اگر این رزمنده سلاحش را شناسد یا نتواند از آن استفاده کند، تمامِ آن زحمات از بین می‌رود؛ انگار اصلاً پایش را در این پادگان نگذاشته است.

[مکث کوتاه، صدا کمی پایین اما با صلابت]

اما آن سلاحِ قدرتمند چیست؟

آن سلاح، چیزی هست به نام «روایت»



حالا اصلاً «روایت» یعنی چه؟ خیلی ساده بگویم:

روایت یعنی «بازنمایی حقیقت»؛ یعنی تو به یک واقعیت، معنا ببخشی تا دیگران هم بتوانند آن حقیقتی که شما درک کردید را بشناسند.

بگذارید برای روشن شدن موضوع مثال بزنم، فرض کنید شما یک تولیدکننده هستید یا یک مغازه‌دار که باکیفیت‌ترین جنسِ بازار را می‌فروشد. تا اینجا همه چیز عالی است؛ اما اگر نتوانید ویژگی‌های این محصول را درست «بیان» کنید، فروش بالایی نخواهید داشت، چون کسی خبر ندارد شما چه محصول باکیفیتی دارید! (البته فریب دادن و دروغ گفتن درباره جنس، روایت نیست، کلاهبرداری است؛ روایتِ موردنظر دین بر مدار حقیقت می‌چرخد).

[با صدایی نرم و دلسوزانه]

بگذارید یک مثالِ خانوادگی بزنم که خیلی‌هایمان با آن درگیریم. پدر از صبح تا شب برای رفاهِ خانواده‌اش عرق می‌ریزد و جان می‌کند. اما فرزندش پیش خودش فکر می‌کند: «پدرم اصلاً من را دوست ندارد چون کمتر در خانه است و همه اش از ما فرار میکند!» چرا؟ چون وقتی پدر به خانه می‌آید، هیچ ارتباطِ کلامی و عاطفیِ درستی با فرزندش ندارد. رفاقت نمی‌کند. حرف نمی‌زند. خب، این بچه از کجا باید بفهمد که این همه نبودن‌ها به خاطرِ خودِ اوست؟ اما اگر همین پدر، با بچه‌اش رفاقت کند، حتی او را یک روز ببرد سرِ کار تا سختیِ کار را ببیند و با او هم‌کلام شود... این دقیقاً می‌شود «**روایت کردن**».

تازه آنجاست که بچه می‌فهمد چقدر برای پدرش عزیز است. زندگیِ ما با همین روایت‌هاست که معنا می‌گیرد.



[صدای بلندتر]



عزیزان! در مسائلِ کلانِ ملی و اجتماعی، این «درست روایت کردن واقعیت» بسیار تاثیرگذار است، برای نمونه ما در نمایشِ توانمندی‌هایمان کوتاهی کردیم و دشمن تصویری غیر واقعی و غلط از ایران و ایرانی ساخت تا اینکه به این دو جنگِ اخیر رسیدیم.

اقتدار و مقاومتِ این ملت، چنان غُرشی در میدان به پا کرد که یک «روایتِ کاملاً جدید» از ایران به دنیا مخابره شد! دوست و دشمن اعتراف کردند که دنیا با یک ابرقدرتِ جدید مواجه شده است.

شما دیدید کشورهای اروپایی که تا دیروز برای ما شاخ‌وشانه می‌کشیدند، چطور موضعشان عوض شد و با احترام حرف زدند! چرا؟ چون ما قبل از این ماجرا، قدرتِ خودمان را با رسانه روایت نکرده بودیم و مجبور شدیم در میدانِ عمل هزینه بدهیم تا این اقتدار به

دنیا ثابت شود. البته دشمن هم بیکار ننشسته است. او مدام دارد روایت می‌سازد.

در شلوغی‌های ۱۸ و ۱۹ دی، دشمن می‌خواست به دنیا بگوید: «ایرانی‌ها همین وحشی‌هایی هستند که اموال یکدیگر را آتش می‌زنند!» اما شما چه کردید؟ شما با ۱۱۰ شب حضور در خیابان‌ها، روایت واقعی ایران را به نمایش گذاشتید و دشمن را عقب راندید. شما مردم چند ماه است که از آسایش و راحتی خود گذشته‌اید تا روایت واقعی و اصیل ایران را به جهانیان نشان دهید؛ تا ثابت کنید شجاعانه پای دین و کشورتان ایستاده‌اید. همه با هم فریاد بزنیم:

ایرانی می‌خروشد وطن نمی‌فروشد
ایرانی بیدار است از اجنبی بیزار است
روایت درست، انسان را از گمراهی نجات می‌دهد.
خیلی‌ها بعد شهادت رهبر شهیدمان می‌گفتند:



«در ماهواره مرتب تکرار می‌کردند که رهبر شهید، در زیرزمین‌های ضدگلوله زندگی می‌کند! برخی از رسانه‌های دیگر هم می‌گفتند اصلاً رهبر به خارج از ایران رفته، اما روز شهادتش فهمیدیم او در مرکز تهران، با خانواده کنار همین مردم زندگی می‌کرده است!» همین افراد بعد فهمیدن روایت درست در حمایت از رهبر و کشور به خیابان آمدند.

روایت سازی دیگر رسانه‌های صهیونیستی این بود که مردم را نسبت به نیروهای مسلح بدبین کنند خصوصاً در فتنه ۱۴۰۱ خیلی بر این موضوع تمرکز کردند.

اما وقتی به کشور حمله شد، همان جوان بسیجی و سپاهی و ارتشی و نیروی انتظامی بودند که پای کار کشور ماندند و اتفاقاً در خط مقدم همین نیروها جانشان را فدا کردند؛ اما آنهایی که مرتب حرف از ایران شاهنشاهی می‌زدند به جای کمک به مردم از بمب باران شدن زنان و کودکان خوشحال بودند و

می‌رقصیدند و دشمن را به حملات شدیدتر دعوت می‌کردند!

[با صدایی رسا] بله ما برای فهمیدن روایت درست از امام جامعه و برای شناختن فداکاران اصلی این ملت هزینه‌های سنگینی دادیم.

باید بدانیم اگر مردم پای روایتگری از حقیقت نیایند کار به جایی می‌رسد که امام جامعه باید برای رساندن حقیقت، با «جوهرِ خون» روایت کند! مگر در زیارت اربعین نمی‌خوانیم: «وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فِیکَ لَیَسْتَنْقِذَ عِبَادَکَ مِنَ الْجَهَالَةِ»؟ حسین علیه السلام خونِ قلبش را داد تا با آن، روایتِ حق را بنویسد و بندگان را از حماقت و گمراهی نجات دهد!

شهادت در راه روایت

قرآن کریم شهادت در مسیرِ روشننگری و «جهاد تبیین» را مهرِ تأیید می‌زند.



روایت و داستان



آن‌جا که «حبیبِ نجار» (همان مؤمنِ آل‌یس) از دورترین نقطه‌ی شهر، شتابان خود را به مردم رساند تا راهِ پیامبرانِ الهی را برایشان تبیین کند. او استدلال‌های محکم و روشنی آورد که خداوند در قرآن کریم آن‌ها را برای ما نقل فرموده است؛ اما قومِ جاهل، در پاسخ به این روشنگری و روایتِ دلسوزانه، او را به شهادت رساندند. خداوند متعال این جریان را این‌گونه روایت می‌کند که پس از شهادتِ این رزمنده تبیین، بی‌درنگ او را به بهشت دعوت کردیم: «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ». اما نکته‌ی جالب این‌جاست که او حتی در بهشت و پس از شهادت نیز، به یادِ مردمِ فریب‌خورده‌ی شهرش بود و با حسرتی گفت: «قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ»؛ ای کاش قومِ من می‌دانستند که عاقبتِ هزینه دادن در مسیرِ حق، رسیدن به بهشتِ برین است.^۲



شهادی راه تبیین و روایت‌گری

بسیارند، «شهید حجت الاسلام



روایت و داستان

محمد دوست» یکی از این شهداست.

ایشان جانباز دفاع مقدس بود و برادر شهید و امام جماعت مسجد امام علی (ع) میدان شهران تهران بود در ۱۸ دی ۱۴۰۴ وقتی دید عده‌ای خیابان را بستند گفت «می‌رم باهاشون حرف بزنم» اما پاسخ آنها سنگ بود و او را به شهادت رساندند.

شهید حجت الاسلام محمد دوست عاشق شهادت بود یکبار بعد نماز جماعت از مردم خواست برای شهادتش دعا کنند و خدا شهادت او را در مسیر تبیین‌گری قرار داد.^۳

چرا برای هدایت انسان‌ها بهترین‌ها

باید فدا شوند؟ مگر هدایت جامعه



ارتباط با مخاطب

چقدر مهم است که امام جامعه مانند اباعبدالله (علیه السلام) حاضر است برایش از جان مایه بگذارد؟
بینید عزیزان؛ خداوند ما را برای رشد و تعالی آفریده است و برای اینکه رشد کنیم به ما نعمتی به نام «اختیار» داد تا خودمان راه درست را انتخاب کنیم. اما انسان در این دنیای شلوغ چطور باید حق را از باطل تشخیص دهد؟

اینجاست که نیاز ما به «راوی حقیقت» معلوم می شود.
خدای متعال ما را در این انتخاب های سخت و پیچیده، بی کس و تنها رها نکرده است و همواره، نماینده و حجتی از جانب خود برای دستگیری ما بر روی زمین قرار داده است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «لَوْ بَقِيَتْ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ»؛ یعنی اگر زمین تنها یک لحظه بدون امام و راوی حق بماند، در هم می پیچد و نابود می شود.



[اوج گرفتنِ تدریجی صدا]

روایت کلیدی برای حیات



روایت و داستان

در کنار راوی برخی روایت‌ها برای هدایت انسان‌ها حیاتی و کلیدی‌تر هستند. به نظر شما در میان تمام ماجراها، روایتِ کدام اتفاق است که می‌تواند دستِ انسان‌های بیشتری را بگیرد و شاه‌کلیدِ هدایتِ عالم باشد؟ اگر نگاهی به احادیث بیندازیم، می‌بینیم که خداوندِ متعال، برای تمامِ انبیا، از حضرت آدم تا حضرت خاتمِ علیه السلام، یک «روایتِ ویژه» را تکرار کرده است. بله؛ از آدم تا خاتم، همه پای یک کلاسِ درس نشسته‌اند! و شاید برای این‌که این روایتِ سرنوشت‌ساز در عمقِ جان‌شان بنشیند، در زمان‌ها و ابتلائاتِ خاص، این موضوع برایشان بیان شده است.

حضرت آدم علیه السلام وقتی اشتباهی کرد و متوجه خطای خود شد به شدت احساس پشیمانی کرد و مدت‌ها در

غم اندوه به سر می برد تا رحمت خدا شامل حال او
شد و جبرائیل راه توبه را به او آموخت:

فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ
التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (بقره / ۳۷)

(سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت
نمود و [خدا] او را بخشید آری اوست که توبه
پذیر مهربان است.)

اما این کلمات و اسامی چه کسانی بودند؟
ابن عباس همین سوال را از پیغمبر اکرم ﷺ می پرسد
حضرت فرمود: سَأَلَهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ
الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ.

وقتی جبرائیل نام حسین را به آدم یاد داد اشک از
چشمش جاری شد و از جبرائیل پرسید چرا با شنیدن
نام پنجمی اشکم جاری شد؟

جبرائیل ﷺ برای او ماجرای کربلا را روایت کرد.

حضرت نوح (علیه السلام) در اوج طوفان و زمانی که کشتی در گرداب گیر کرده بود، جبرئیل نازل شد و روایتِ مقتلِ حسین (علیه السلام) را خواند تا کشتی آرام گرفت!

حضرت ابراهیم (علیه السلام) در حال عبور از کربلا، وقتی خون از سرش جاری شد، خدا برایش روایت کرد که خون تو برای هم‌نوایی با خونِ نوه پیامبرِ آخرالزمان ریخته شد!

حضرت زکریا (علیه السلام) در محراب، با شنیدن نام حسین (علیه السلام) بغض کرد و خدا رمزِ «که‌هی‌عص» را برایش گشود.

این روایت‌گریِ موضوعِ مهمِ قیامِ اباعبدالله قبل از تولد امام حسین (علیه السلام) انجام می‌شد و بعد هم خود حضرت راوی قیامش بود.

ایشان از لحظه شروع قیام از مدینه تا آخرین لحظه، در حالِ روشنگری بود! برای خواص در شهرهای مختلف نامه نوشت.



در منا در جمع بین‌المللی مسلمین حرکت خود را تبیین کرد. در مسیر کوفه با استناد به کلام پیامبر ﷺ قیامش را تکلیف شرعی خواند. و حتی به صورت چهره به چهره قیام خود را روایت کرد و مثلاً با «زهیر بن قین» دیدار کرد! زهیری که سال‌ها درگیر یک «کج‌روایت» و عملیات روانی اموی بود. امام در یک دیدار کوتاه، روایت حق را برایش بیان کرد و زهیر فراری، به امامش لبیک گفت و شد فدایی حسین!

بیایید در این شب من و شما هم مانند زهیر آمادگی خودمان را به دعوت امام حسین بیان کنیم:

لبیک یا حسین - لبیک یا حسین - لبیک یا حسین
[با صدایی آرام‌تر]

عزاداران عزیز! دیدید که یک «روایت درست» چگونه انسانی مثل زهیر را بهشتی می‌کند، و چگونه

«کج‌روایتِ دشمن»، مردمی به ظاهر مسلمان را برای
گشتنِ پسر پیغمبر به صف می‌کند؟
امروز هم این روایت معجزه می‌کند. بانوی ژاپنی
«آتسوکو هوشینو» وقتی در آن سرِ دنیا روایتِ
عطشِ حسین (علیه السلام) را می‌شنود، دگرگون می‌شود و شروع
به تحقیق می‌کند و در نهایت شیعه می‌شود، اسمش
را «فاطمه» تغییر داد و می‌گفت: «حسرتِ روزهایی
را می‌خورم که حسین را نمی‌شناختم.»

امروز من و شما باید راویِ این خیمه باشیم! لازم
نیست رسانه بزرگ داشته باشی. در خانه‌ات، برای
بچه‌ات روضه بخوان، پرچم عزا بزن، نگذارید
رسانه‌های دشمن، جانِ بچه‌های ما را تسخیر کنند.

بیاید ما هم مانند مولایمان
امیرالمومنین (علیه السلام) روضه خوان فرزندش
باشیم. وقتی حضرت از صفین



گریز و روضه

برمی گشتند، در نقطه‌ای پیاده شدند، خاک را بوییدند و فرمودند: «**ههنا مقتلُ رجالنا...** والله اینجا مردان ما را می کشند، اینجا بچه‌های ما را ذبح می کنند.» اما فردا... کاروان به همین خاک می رسد. مرکب اباعبدالله از حرکت می ایستد. آقا می پرسد: نام این سرزمین چیست؟ عرض می کنند: غاضریه، نینوا، شاطیء الفرات... و **کربلا!**

تا اسم کربلا آمد، حضرت سر به آسمان بلند کرد: «**اللهم انی اعوذ بک من الکرب و البلاء...**»^۵ بار بگشایید... اینجا کربلاست...

عزیزان! در آدابِ مهمانداری چهار قانون داریم.
اول: به استقبال مهمان بروید. کوفیان چطور استقبال کردند؟ با سواره نظام و نیزه در برابر زنان و کودکان!
دوم: از مهمان پذیرایی کنید، ولو با یک جرعه آب. اما نامه دادند که یک قطره آب به خیمه‌ها نرسد...
قُتِلَ جائعا، عطشاناً...



سوم: به مهمان هدیه بدهید. هدیه دادند؟ بله... بعد از عاشورا یک مشت حرامی به خیمه‌ها ریختند. دختری می‌گوید: «خلخال از پایم می‌کشید و گریه می‌کرد! گفتم چرا گریه می‌کنی؟ گفت می‌دانم دارم از بچه‌های پیغمبر دزدی می‌کنم! اما اگر من ندزدم دیگری می‌دزد.»

و چهارم: بدرقه مهمان... خاندان رسول‌الله را بر شتران بی‌جهاز، مثل اسرای روم در شهرها چرخاندند...

[اوج روضه]

وقتی اباعبدالله فرمود بار بگشایید، همه برادران آمدند دور ناقه زینب (علیها السلام) ... یکی مهار شتر را گرفت، یکی زانو زد تا عمه سادات پیاده شود، مراقب بودند خاری به پای بچه‌ها نرود...

اما چند روز دیگر... همین خانم... بی کس و تنها، صدا می زند: «حسین جان! بلند شو داداش... بین زینب یک محرم ندارد که او را سوار محمل کند...»
با همین ناله، دست به دعا برداریم برای تسلای قلب قطب عالم امکان:

اَللّٰهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ
عَلَيْهِ وَعَلَى اَبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ
وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلاً وَعَيْنًا حَتَّى
تُسْكِنَهُ اَرْضَكَ طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلاً...